

پندرس است و با بلغم نخل خورد و فراهم آمده و قلعه نزدیک ماریون و میان جوی اوج
نخل کج کردن و میان دوان چیز بر آبجی و کرا دینان و بریدن و جدا کردن **فلا القلعه**
فرضه صحت الکلی بنویسند **معد** بالکله لیم رمد ماو حیران بالکله نفع و بوی خوش و
و انگی از شک **معد** بالکله نفع و توفیق زن و توفیق شوی را بزرگ کند و مثنوی دختر
کسی مثنوی خواهر کسی و آنها را از غایت زن و اول خانه مرد و با بلغم چیز گرم و کراختن زن
آفتاب برواغ کبی چرب کردن سر به سرد مغز و جز آن **معد** بالکله کشتن و میل
و دوان و بچین هر دره و با کله بایان و با زکشت و طه است که از مایه سازند و آن
صفا هست که کشتن و شکاف زن و با کله نفع با خطای کوسبند و کا و حج چو زکرا
مع القاصص بالکله خرباکه در اسن سن نشو و دوانه حطال بی مغز **مع الطاهر**
بالکله و سراده و زراطین و زانین آمده و بی است که بر سر و نفع باشد و صفت آن
در حدیث مطهر است که از بوی باریک تر و از کله نفع و با بلغم نفع و در از بوی
نیز آمده **مع العین** زمین بست و چو کان و جانی اجار و بست و در آن
باری کند و جانی رسد کسینه نفع بر زمین و فنی که او را بر زمین افکند و چنان
و آن چهار نده است بر مادی و دشت دست آدم مستوی الخاقه چون دست را کشید
و ارد **مع** بالکله اشارت کردن بالکشت و دلالت کردن کسی را با کشت سوی کسی
و انگشت بر کنار کوزه نهادن و از طرف دیگر آب سرد آن کوزه ریختن **مع**
بفتخین کردن و مثنوی و حکمی تا کشته نفع **معد** بالکله شفا دهن چیزی را چنانکه دو
باره نشود تا آنکه لکها ف و جدا نشود و آنگاه کردن بسوی کسی جهت گرم او و رسانیدن
بموقع خود و بریدن جابان و سید کردن و میان کردن چیز را و سخن حق آشکارا
کردن لغزش و جادایی در چیزی و شفا دهن چیزی است و مرد سبک کوشش و لغزش
نیز آمده است و لیکه بالکله جادایی از مردم و باره از چیزی و بفتخین جوان و فوی

از آن

از آن بود و بگونگی دختر و ما شد آن و بس کون حال شد آمده و میان در درازی و کونایی
و جادایی و پسری و چیزی مای و دیگر و نکات **مع** بالکله در **مع** میل کردن و
بر کشتن از چیزی و دور کردن کوسبند را **معد** نفع و باره نوزاد کند و کراختن
و رمد کوسبند **مع** بالکله انگشتان بر زمین و بکشد آمده و شوره در مصلح کردن آن
و در خانه را و و طاق کرد ایندن و چهار بست موقوف کند و نفع از هر چیزی و مانده
و کجایی سن و بهر دو معنی یکس نیز آمده **مع** بالکله کشتن کشتن و بچین مع
مع انگه اقران خود را اندازد و انگشته و خنجره و کراختن و کراختن و کراختن و کراختن
بر درخت شکاف شده **مع** متفرقه و بر کله **مع** طهارت زن و دشت زن و کراختن
کسی **مع** بالکله سبب زن و با کله کردن خروس و کراختن و بر زمین انداختن
و رفتن و از راه میل کردن و یا از راه خرد کردن و کراختن و کراختن و کراختن
کنار آن و بهوش شدن و سفید شدن میان سراب و مرغ و جز آن و اندوه و کشتن
کبر و ناسد و ملائت آرد از سگت کوری **مع** سفید کردن چشمهای تیر ماه بر زمین افکند
مانند برکت و نفع است از زنبور **مع** بالکله خرد کمالی معرا انگشت تا بچو کین شود
در وی بند و آنچه تا قدر بدان بینی بندند و نفعی بس که کردن شسته و نفعی کجایی به نفع
کند **مع** بختابن موی پیش سر رفتن و موی رفتی پیش سر و با بلغم و کشتن و مفتح
زمین کردن یکبار و نوزید و مسماهای بر کله پس و بچین خنجره با بلغم و کشتن و مفتح
از روج مصلحه **مع** بالکله زدن البصا و کشتن بر کوهی و بچین ایشان را در مانه و
روم الکوب مکان کرسنه شاکتگی ایشان خرد باشد و بالکله کشتهای خود و خورد
کوشان و بفتخین در سخن چنل کردن و بی پاک بس چیزی سوار شدن **مع** بالکله
بلکوی کردن کسی و بدی کردن و احسان و بهر بس حق نقایه و بالکله کشتهای خود و خورد
منور از سنه و غیر آن و درزی و بر بانی و جاد و مسماهای کراختن و کراختن

کسی

صدا در عهده عین مصلحت
آنگاه که گفته است